

تأملی در بیتی از حافظ

دکتر احمد شوقی نوبر *

چکیده

با آن که در زمینه حافظ شناسی، تحقیقات ارزنده بسیار به عمل آمده؛ ولی هنوز هم در بعضی از مسائل، اندیشه و قصد غائی این «سر حلقه رندان جهان» همچنان در پرده‌ای از ابهام مانده است. از این قبیل موارد بیتی است که خواهی شیراز مضمون آن را با «آئینه اسکندر» پرداخته است. از آنجا که آن بیت، ساخت و بیانی مبهم دارد و حافظ پژوهان در معنی آن اختلاف کرده‌اند؛ نگارنده در این مقال بر آن شد که ضمن اشاره‌ای نقد آمیز بر نظر شارحان اشعار حافظ در این مورد، تا آنجا که بتواند پرده ابهام از جمال معنی آن به یکسو زند.

واژه‌های کلیدی

اسکندر و آئینه، حافظ و آئینه، آتش و آئینه.

مقدمه

منارة البحر و آئینه اسکندر: اسکندریه در شمال مصر بندر عمده‌ای کنار دریای مدیترانه، جزیره سابق فاروس که منارة البحر آن از عجائب سبعة بوده، اینک شبه جزیره‌ای جزء اسکندریه است (دائرة المعارف فارسی، ۱۳۸۰، ۱/ ۱۴۲). این منارة بزرگ که بطليموس سوتر ساخته واقع در شمال غربی جزیره فاروس است که سرمشق همه مناره‌های اروپایی گردیده که مناره‌ها را بر مثل آن ساخته‌اند، و آن را در کتابهای عربی «مناره» یا «منار» خوانده‌اند در روایات آنان آمده است که آن بنائی بزرگ، گشاد و بلند از سنگ سفید مربع شکل و ضخیم بود که بر روی آن ستونی از آجر و ملاط، به شکل برج هشت گوشه ساخته شده بود که اندک اندک باریکتر می‌گشت تا به صورت برجی گرد و گنبدی شکل در می‌آمد. روایتگران در اندازه ارتفاع آن اختلاف کرده‌اند و نیز گفته‌اند که این مناره بر اثر زلزله ویران شده و بارها بعد از ویرانی، در عهد اسلام مرمت شده است؛ همچنان که قسمت بزرگ آن به سال ۷۲۴ هـ ق (۱۳۲۴ م) فرو ریخته؛ ولیکن بعضی از قسمت‌های آن تا یک قرن بعد، همچنان پابرجا بوده است تا این که اندک زمانی بعد همه آن ویران گشته

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد خوی ahmadshoginobar@yahoo.com

است؛ و به سال ۸۸۲ هـ.ق (۱۴۷۷ م) قایتبای (= قانت بیگ) قلعه مناره را بر ویرانه‌های آن ساخته است (همان، ۱۳۳/۲؛ نقل به ترجمه).

درباره این که آیا برفراز آن مناره آینه‌ای تعبیه کرده بودند یا نه و اگر تعبیه کرده بودند، چه قصدی از آن داشتند و این کار به دستور چه کسی انجام گرفته بود اختلاف نظر هست:

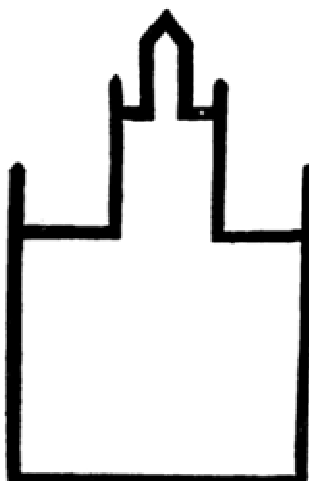
مسعودی - متوفی به سال ۳۴۶ هـ.ق. در مروج الذهب وجود آن آینه را تأیید کرده و راز قرار دادن آینه را بر برفراز مناره به روایت از مردم در آن دانسته که «چون ملوک روم بعد از اسکندر، با شاهان مصر و اسکندریه جنگ می‌کردند، آن آینه را بالای آن مناره قرار دادند تا هرکس از دشمن وارد دریا شود؛ در آن آینه دیده شود» (مسعودی، ۱۳۸۵: ۱/۲، ۴۲۰، نقل به ترجمه).

به طوری که مشاهده می‌شود، مسعودی نصب آن آینه را برفراز مناره اسکندریه به پادشاهان بعد از اسکندر نسبت داده که برای دیدن تحرکات کشتیهای دشمن در دریا از آن استفاده می‌شده است؛ یعنی در عصر او هنوز نسبت حراقه بودن بدان داده نشده بود.

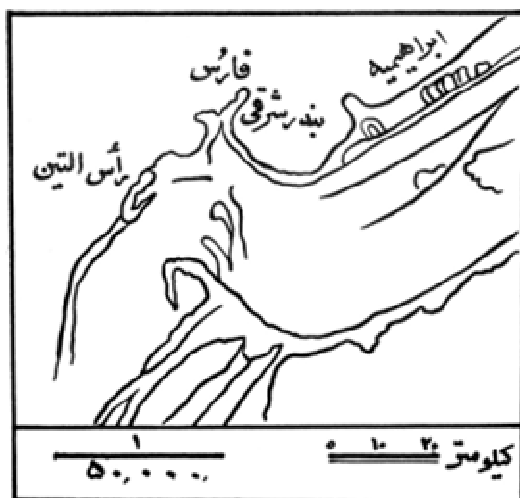
ناصر خسرو - متوفی به سال ۴۸۱. در سفرنامه خود نسبت حراقه بودن بدان داده و اشاره کرده که آن مناره هنگام بازدید او آبادان بوده و رومیان با توطئه و حيله، برای رها کردن کشتی‌های خود از آسیب آن آینه، آن را شکسته بودند: «و آنجا مناره است که من دیدم، آبادان بود به اسکندریه و بر آن مناره آینه‌ای حراقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول بیامدی، چون به مقابله آن رسیدی آتشی از آن آینه در کشتی افتادی و بسوختی و رومیان جد و جهد کردند و حیلتها نمودند و کس فرستادند آن آینه بشکستند» (ناصر خسرو، ۱۳۸۴: ۷۰).

یاقوت حموی - متوفی به سال ۶۲۶ هـ.ق. در کتاب معجم البلدان، بیش از هرکس دیگر درباره اسکندر و فتوحات او و شهرهایی که به فرمان او در مسیر ممالک مفتوحه ساخته شده بود، توضیح داده و از افسانه‌های بی‌اساس که درباره او و شهر اسکندریه میان مردم رواج یافته، سخن به میان آورده است و اکثر آنها را «باطل»، و حکایات ترس برانگیزی دانسته که جز جاهل آنها را نمی‌پذیرد. ترجمه قسمتی از سخنان او درباره اسکندریه و مناره آن چنین است:

«من داخل اسکندریه شدم و در آن گشت زدم و چیزی که مایه تعجب باشد، در آن ندیدم به جز یک ستون که آن را «عمود السواری» می‌خوانند که روبه روی دروازه‌ای از دروازه‌های آن شهر به نام «باب الشجره» بود و آن [ستون چوبی] بسیار بزرگ و ترسناک است. گویی خود مناره‌ای بزرگ است، یک قطعه و مدور و نهاده بر سنگ بزرگی مربع شکل یک قطعه که بر سر ستون، سنگ دیگری است، شبیه آنچه که پایین‌اش است... و اما مناره اسکندریه که آن همه در وصف عظمت و وحشتناک بودنش مبالغه کرده‌اند... بنایی است مربع، شبیه به قلعه و صومعه، مثل بناهای دیگر و دیدم که یکی از ارکان آن ویران شده بود که ملک صالح بن رزیک یا یکی دیگر از وزراء مصر آن را دوباره برپا داشته و تعمیر کرده بود... و مناره به شکل مربع ساخته شده بود و پله‌ای گشاد داشت که سوار می‌توانست با اسبش از آن بالا برود و سقف پله‌ها با سنگی دراز پوشانده شده بود که حفاظی از دو دیوار داشت، و پله‌ها همین‌طور بالا می‌رفت که همگی اشراف بر سطح نخستین داشتند و در بالای آن گنبدی شبیه گنبد دیده بانی بود و شکل مناره چنین است:



و... من آن محلی را که گمان دارند آینه در آن بوده جستجو کردم، و نه آن محل را یافتم و نه اثری از آن را... (یاقوت حموی ۱۳۷۶: ۱/ ۱۸۷).



نقشه محل آینه اسکندر (فرهنگ معین، ج ۵، ص ۷۲)

ابن بطوطه - متوفی به سال ۷۷۹ هـ.ق. در سفر نامه خود در ضمن گزارشی از مشهودات خویش درباره شهر اسکندریه و مناره آن گوید: «مناره بر روی تپه‌ای بلند قرار دارد و فاصله میان مناره و شهر اسکندریه یک فرسخ، در صحرائی مستطیل شکل است که دریا از سه سمت آن را احاطه کرده، به طوری که دریا، به قلعه شهر متصل می‌شود، و رفتن به آن مناره جز از سمت شهر میسر نیست. قبر اسکندر در همان صحراست که متصل به شهر می‌باشد و هنگام بازگشت به بلاد مغرب به سال ۷۵۰ هـ.ق قصد رفتن به آن مناره کردم؛ ولی آن را چنان ویران شده یافتم که داخل شدن و بالا رفتن از آن ناممکن بود...» (ابن بطوطه، ۱۴۰۵: ۲۱، نقل به ترجمه)؛ سپس ابن بطوطه، «عمود السواری» را دقیقاً توصیف کرده؛ ولی از آینه‌ای که گفته‌اند، بر سر مناره اسکندریه نصب کرده بودند، هیچ سخنی به میان نیاورده است. با توجه به پژوهشهایی که برای نمونه درباره آینه اسکندر به ترتیب قدمت تاریخی از متون کهن معتبر نقل شد، این نتیجه حاصل می‌شود که جز یاقوت حموی که در وجود چنان آینه‌ای برفراز مناره اسکندریه شک کرده و ابن بطوطه که هیچ سخنی از آن در رحله خود به میان نیاورده، دیگران وجود آن را تأیید کرده‌اند، جز آن که در خاصیت و کارایی آن

متفق القول نیستند: مسعودی که در قرن چهارم می‌زیسته، منظور نهائی از نصب آن را در مشاهده کشتیهای دشمن و آگاه شدن از تحرکات جنگی آنها دانسته و ناصر خسرو یک قرن بعد از او نسبت حراقه بودن بدان داده است.

با این قیاس شاید بتوان گفت که مناره اسکندر به فرمان بطلمیوس سوتر (بطلمیوس دوم، از سلسله شاهان بطالسه مصر، متوفی در ۲۴۷ قبل از میلاد) حدود یک قرن بعد از درگذشت اسکندر مقدونی، بر روی تپه‌ای در رأس شمال شرقی جزیره فاروس بنا شده بود که برای دیده‌بانی از آن استفاده می‌شد؛ ولی بعدها چون ساختن شهر اسکندر به اختراع آئینه را به اسکندر نسبت دادند، ساختن آن مناره را نیز بدو منتسب نمودند و بتدریج افسانه‌هایی درباره ساخت و نصب آئینه‌ای بزرگ با خاصیت تحریک کشتیهای دشمن بر فراز مناره، توسط اسکندر بدانها افزودند؛ به طوری که ناصر خسرو نیز در سفرنامه خود همان افسانه بر ساخته را بازگو کرده است.

اشاره‌ای به آئینه اسکندر و مطلق آئینه در ادب فارسی

نظامی گنجوی در شرفنامه، اختراع و ساختن آئینه را به اسکندر مقدونی نسبت داده است که از برق شمشیر خویش به صرافت ساخت آن افتاده بود و به فرمان او، آهنگران زر و نقره را گذاخته در قالب می‌ریختند؛ ولی آنچه که می‌ساختند، تصاویر را در خود بازتاب نمی‌داد تا این که از آهن استفاده کردند و پیکر آئینه را صیقل دادند و بدین ترتیب نخست بار موفق به ساختن آئینه شدند:

| | |
|------------------------------|----------------------------|
| گزارنده نقش دیبای روم | کند نقش دیباچه را مشک بوم |
| که چون شد سکندر جهان را کلید | ز شمشیرش آئینه آمد پدید |
| نبود آئینه پیش از و ساخته | به تدبیر او گشت پرداخته |
| نخستین عمل کاینه ساختند | زر و نقره در قالب انداختند |
| چو فروختندش غرض برنخاست | درو پیکر خود ندیدند راست |
| رسید آزمایش به هر گوهری | نمودند هریک دگر پیکری |
| سرانجام کاهن درآمد به کار | پذیرنده شد گوهرش را نگار |
| چو پرداخت رسام آهنگرش | به صیقل فروزنده شد گوهرش |
| همه پیکری را بد انسان که هست | درو دید رسام گوهر پرست |

(نظامی، ۱۳۶۳: ۱۵۱)

از آنجا که گفته‌اند اسکندر در ساختن آئینه از راهنمایی‌های وزیر دانشمندش، ارسطو برخوردار بوده در برهان قاطع ساختن آئینه به ارسطو نسبت داده شده و آمده است که آن را برای آگاهی یافتن از حال فرنگ بر سر مناره اسکندر به نصب کرده بودند و شبی پاسبانان غافل شدند و فرنگیان فرصت یافته آن را در آب انداختند و اسکندر به برهم زدند و عاقبت ارسطو آن را از آب بیرون آورد. آئینه سکندری کنایه از آفتاب هم است (برهان، ۱۳۴۳: ۱/۷۴).

آئینه اسکندر در ادب فارسی مظهر و نماد حقایق نمایی است که گاهی در اشعار عرفانی با جام می و جام جم (سمبل عرفان عاشقانه) ظرفیتی یکسان در نشان دادن اسرار پنهان پیدا می‌کند:

| | |
|-----------------------------------|---------------------------------|
| تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا | آئینه سکندر جام می است بنگر |
| (حافظ، ۱۳۳۶: ۵) | |
| ساقیا آن قدح آینه کردار بیار | روزگاریست که دل چهره مقصود ندید |
| (همان، ۱۶۹) | |

خاقانی آیینۀ سکندری را در بیت زیر استعاره از آفتاب آورده که صبحگاهان از ظلمات شب بر می‌جهد و خلاص می‌یابد، هم چنان که آیینۀ اسکندری از ظلمات بحر [با پایمردی ارسطو] خلاص یافته بود:

صبحدم آب خضر نوش از لب جام گوهری کز ظلمات بحر جست آیینۀ سکندری
(خاقانی، ۱۳۳۸: ۴۱۹)

و نیز «آتشین آینه» و مطلق آینه را هم استعاره از خورشید می‌آورد:

بامدادان کنم از دیده گلاب افشانی کاتشین آینه عربان به خراسان یابم
(همان، ۲۹۵)

بادت جلال و مرتبه چندان که آسمان هر صبحدم برآورد از خاور آینه
(همان، ۴۰۰)

در بیت زیر از خاقانی، هم بلور جام و هم باده درون جام ظرفیت آینگی پیدا کرده و عکس خورشید آتش انگیز را در خود بازتاب داده‌اند:

دیده باشی عکس خورشید آتش انگیز از بلور از بلور جام عکس می همان انگیزته
(همان، ۳۹۳)

با توجه بدانچه که گذشت، ملازمت آینه با آتش در ادب پارسی بدان سبب است که در اختراع آینه از آتش استفاده شده و آینه را بدان مناسبت استعاره از خورشید می‌آوردند و آتشین می‌خوانند که مثل خورشید ظاهر کننده اشیاء و گرمازا، در جنس محرّقه، است.

بحث و بررسی

من آن آینه را روزی به دست آرم سکندوار اگر می‌گیرد این آتش زمانی ورنمی‌گیرد
(حافظ، ۱۳۳۶: ۱۰۲)

اختلاف ضبط در نسخه‌های چاپی

از آنجا که دهها نسخه مصحّح از دیوان حافظ به چاپ رسیده و هنوز نسخه‌ای که صحّت‌اش در کُل، طرف اعتماد و مورد تأیید حافظ شناسان باشد، در دست نیست؛ ما نه نسخه چاپی که پیوسته در عرصه حافظ پژوهی مورد توجه بوده برگزیدیم و بیت مورد بحث و شواهد شعری را از دیوان حافظ بر پایه نسخه مصحّح قزوینی - غنی (حافظ، ۱۳۳۶) نقل کردیم و از دیگر نسخ برای تشخیص ضبط ارجح سود بردیم.

مصراع اول بیت مورد بحث، در هفت نسخه از نسخ مورد استفاده ما («انجوی، ۱۳۷۶: ۱۲۸»؛ «خانلری، ۱۳۶۲: ۳۰۶»؛ «خرمّشاهی، ۱۳۷۵: ۱۴۹»؛ «سایه، ۱۳۴۷: ۱۴۳»؛ «عیوضی؛ ۱۳۷۶: ۱۹۲»؛ «فرزاد، ۱۳۷۹: ۱۲۸»؛ «نیساری، ۱۳۷۱: ۱۳۱») به همان صورت، ضبط شده است و فقط در نسخه مصحّح پژمان بختیاری (حافظ، ۱۳۳۷: ۲۴۸)، به جای «سکندروار»، «سکندروش» آمده است؛ هر چند این اختلاف تأثیری در معنی بیت ندارد؛ ولی به دو علت ضبط «سکندروار» ارجح بر آن می‌نماید: یکی آن که در اکثر نسخ - به طوری که اشاره شد - «سکندروار» آمده، دیگر این که تکرار حرف «را» و وجود مصوّت «ا» در آن سبب خوش آهنگی این کلمه شده است.

مصراع دوم، در هفت نسخه مطابق با ضبط مصحح قزوینی - غنی است، و در بقیه نسخه (سایه، ۱۳۷۳: ۱۴۳ / عیوضی، ۱۳۷۶: ۱۹۲ / نیساری، ۱۳۷۱: ۱۳۱) به جای «آتش، زمانی»، «آتش زبانی» ضبط شده است که هر چند در این اختلاف مشابهت دو لفظ «زمانی» و «زبانی» نقش عمده در غلط خوانی کاتبان داشته؛ ولی بدان لحاظ که از یک سوی، «آتش زبانی»، هیچ مناسبتی با آئینه اسکندر ندارد و براساس آن ضبط، ارتباط میان دو مصرع کاملاً گسیخته می شود و از دیگر سوی «آتش» چنان که پیش تر ذکر شد - در اختراع آئینه توسط اسکندر، زمانی تأثیر مطلوب را داشت و زمانی نداشت، به ظن قریب به یقین می توان گفت که ضبط متن (اگر می گیرد این آتش زمانی و نمی گیرد) که اکثر نسخ چاپی نیز موافق با آن است، ارجح بر «اگر می گیرد این آتش زبانی و نمی گیرد» می باشد و گر نه شواهدی در دیوان حافظ، دال بر گرفتن مطلق «آتش» یا «آتش زبانی» با یار یا با کسان دیگر، وجود دارد که از آن جمله است، دو بیت زیر:

تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار درنگرفت زید عهدی گل گوی حکایت با صبا گفتم
(حافظ، ۱۳۳۶: ۲۵۶)

میان گریه می خندم که چون شمع اندرین مجلس زبان آتشینم هست لیکن در نمی گیرد
(همان، ۱۰۲)

«این آتش» کدام آتش؟

اشکال عمده بیت مورد بحث، در مهم بودن مرجع «آن» و «این» است؛ زیرا قرینه‌ای که دال بر آن باشد در خود بیت موجود نیست؛ لذا باید در حل این معما از موارد و قرائنی در دیوان حافظ که کلمه «آتش» و «آئینه» در آنها به کار رفته مدد گرفت. در کل می توان گفت که وقتی در بیتی، قرینه صارفه و معینه برای روشن شدن منظور گوینده در میان نباشد؛ مفاهیم مختلف از آن بیت بر ذهن خواننده متبادر خواهد شد که نگارنده آن را در ضمن نوعی دیگر از ابهام ناشناخته معرفی کرده و ابهام مبهمه خواننده است. (رک: شوقی نوبر، ۱۳۸۸: ۹۹-۱۱۹). در این قبیل موارد بهترین راه برای تشخیص معنی اصلی از معنی یا معانی ابهامی، مراجعه به مواد و مشابه در آثار آن شاعر است.

بنا به گزارش فرهنگ واژه‌نمای حافظ، خواجه، شیراز در دیوان خود، ۸۳ بار کلمه آتش را با انواع مختلفش به کار برده که از آن جمله است: «آتش آه؛ ~ اشک؛ ~ پروانه؛ ~ چهره؛ ~ حرمان؛ ~ خرمن سالوس؛ ~ خمخانه؛ ~ خیال رخ یار؛ ~ درد و غم؛ ~ درون؛ ~ دل؛ ~ رخ؛ ~ رخسار گل؛ ~ روی؛ ~ زرق؛ ~ زهد؛ ~ سودای عشق؛ ~ طور؛ ~ عشق؛ ~ عکس عارض ساقی؛ ~ غم؛ ~ محرومی؛ ~ موسی؛ ~ مهر؛ ~ می؛ ~ نمود؛ ~ وادی ایمن؛ و ~ هجران»؛ (صدیقیان، ۱۳۳۶: ۴) که در این میان «آتش دل» با مترادفاتش از قبیل «آتش درون»، «مهر»، «~ نهفته در سینه»، و «سوز دل» حدود ۲۰ مورد استعمال بسامدی دارد که ما به ذکر پنج مورد از آنها بسنده کرده، خوانندگان عزیز را به خود آن کتاب ارجاع می دهیم:

سینه از آتش دل در غم جانانه بسوخت آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت
(حافظ، ۱۳۳۶: ۱۴)

صبا بگو که چه ها بر سرم درین غم عشق ز آتش دل سوزان و دود آه رسید
(همان، ۱۶۴)

آتش مهر تو را حافظ عجب در سرگرفت آتش دل کی به آب دیده بنشانم چو شمع
(همان، ۲۰۰)

سوز دل بین که ز بس آتش اشکم دل شمع دوش بر من ز سر مهر چو پروانه بسوخت
(همان، ۱۴)

بوی دل کباب من آفاق را گرفت
این آتش درون بکند، هم سرایتی
(همان، ۳۰۴)

گذشته از این که آتش در بیت مورد بحث با «آتش دل» مناسبت بیشتر دارد، افزونی کاربرد بسامدی آتش دل نسبت به کاربرد انواع دیگر آتش، دلیل بر آن است که مراد خواجه از کاربرد مبهم «این آتش»، همان آتش دل است؛ بخصوص که مضمون بیت اخیر (بوی کباب...) از لحاظ امیدوار بودن خواجه بر تأثیر آتش دلش در معشوق همسانی با مضمون مصراع دوم بیت مورد بحث ما دارد.

«آن آینه»، کدام آینه؟

خواجه حافظ بنا به گزارش فرهنگ واژه نمای حافظ (صدیقیان، ۱۳۳۶: ۴۰) در ۳۴ مورد، کلمه «آینه» (=آینه) را به کار برده و در دو مورد اختراع آینه را به اسکندر مقدونی نسبت داده است، یکی در بیت مورد بحث، و دیگر در بیت زیر:

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
(حافظ، ۱۳۳۶: ۱۲۰)

خواجه حافظ در کاربرد آینه، از انواع مختلف ادبی آن یاد کرده است که در شعر دیگر شاعران نیز آمده است؛ از جمله: در ۹ مورد آینه روی (= رخ، ~ حسن، ~ لطف الهی، ~ خدا نما، ~ طلعت درویشان، و آینه در معنی استعاری از رخ یار) آمده که بیشترین کاربرد از انواع ادبی آینه را داراست و در ۶ مورد دیگر آینه دل (= ~ وصف جمال، ~ مهر آئین، آینه استعاره از دل)؛ و در ۶ مورد آینه جام (= جام می، قدح) را به کار برده و نیز در مواردی به صورت تشبیه از آینه های دیگر از قبیل آینه خورشید؛ ~ مه و خورشید، ~ اوهام؛ ~ دیده؛ و هم چنین آینه در معنی لغوی خود، سخن به میان آورده است.

از آنچه گذشت این نتیجه حاصل می شود که ذهن حافظ در کاربرد کلمه آینه، از انواع آن بیشتر به آینه رخ معطوف بوده و گذشته از آن در وهله بعد، به آینه دل و آینه جام.

لذا در معنی بیت این نتایج را باید در نظر بگیریم که اتفاقاً معانی ابراز شده از سوی حافظ پژوهان نیز بر محوریت این سه نتیجه است:

۱- معنی مجملی که خطیب رهبر بر بیت مورد نظر ارائه کرده، موافق با بیشترین کاربرد بسامدی انواع دو کلمه «آتش» و «آینه» در دیوان حافظ است؛ یعنی ایشان «آن آینه» را شاهد آینه رو، و «این آتش» را آتش عشق (= آتش دل) گرفته است؛ جز آن بیان نکرده است که منظورشان از این که «اسکندر، آینه اسکندری را به دست آورد» چیست؟ آیا مراد ساختن و اختراع آینه است یا پیدا کردن آینه، بعد از آن که رومیان آن را به دریا افکنده بودند؟ زیرا در هردو، کوشش ارسطو کار ساز بوده است و نیز روشن بیان نکرده اند که «آتش عشق» در چه کسی و چگونه اثر بکند یا نکند؟

«روزی من به آن شاهد آینه رو مانند اسکندر که آینه اسکندری را به کوشش ارسطو به دست آورد دسترس خواهم داشت، اگرچه آتش عشق من یک بار اثر کند و بار دیگر کارگر نیفتد. بهرحال دست از طلب برنمی دارم» (خطیب رهبر، ۱۳۶۳: ۲۰۳).

گذشته از خطیب رهبر، عباس زریاب خویی (۱۳۶۸: ۶۴)؛ بهروز ثروتیان (۱۳۸۰: ۱۵۴۸)؛ هاشم جاوید (۱۳۷۷: ۲۱۸) نیز «آن آینه» را استعاره از معشوق یا دوست و یا ممدوح گرفته اند؛ جز آن که ثروتیان و جاوید، به جای «این آتش، زمانی»، «این آتش زبانی» ضبط کرده اند که درباره نامناسب بودن آن، پیش تر در ذیل اختلاف ضبط در نسخه های چاپی (مصراع دوم) سخن گفتیم و اتفاقاً ثروتیان نیز متوجه این عدم تناسب شده و نوشته: «معلوم نیست کدام آینه را و چه ربطی با آتش زبانی دارد؟» (همان). بنابراین، نامناسب بودن آن ضبط، نیازی به تأکید و تکرار ندارد و اما زریاب خویی، پس از بحثی درباره آن که آینه اسکندر از جنس آینه های محرقه بوده، در معنی بیت گفته است: «احتمال می دهم که مقصود از این آینه سوزان، چهره بر افروخته معشوق است و شاعر می گوید که روزی اسکندروار به آن آینه سوزان دست خواهد یافت، خواه آن آتش او را بسوزاند یا نسوزاند. آینه سوزان هم همیشه سوزان نیست و باید شرایط تقابل آن با نور آفتاب در اوضاع معین حاصل گردد؛ (زریاب خویی، ۱۳۶۸: ۶۴).

گوییم: معلوم نیست که آتش رخ معشوق چگونه عاشق را می سوزاند؟! و به چه سبب گاهی می سوزاند و گاهی نمی سوزاند؟!

۲- سودی بسوی «آن آینه» را پیش از همه حافظ پژوهان، استعاره از جام می و شراب دانسته و در معنی بیت نوشته است:

«من بالاخره این آینه جام را چون اسکندر به دست می آورم؛ یعنی همان طوری که اسکندر آینه گیتی نمای را به دست آورد، من نیز جام پیرمغان را به دست می آورم چه زمانی مستم کند و چه نکند. حاصل این که جام باده را گیر می آورم و می نوش می شوم چه زمانی مست شوم و چه نشوم» (سودی، ۱۳۴۲: ۹۱۲).

برزگر خالقی (۱۳۸۲: ۳۸۱)؛ خرّمشاهی (۱۳۷۲: ۵۸۶)؛ مرتضوی (۱۳۸۵: ۲۲۳) و نیز انوری (۱۳۷۶: ۲۳۵) همان معنی را از سودی نقل کرده اند.

گوییم: هر چند خواجه حافظ - چنان که پیش تر یاد شد - در ۶ مورد از دیوان خود، آینه را استعاره از جام می آورده و بخصوص در بیت زیر «آینه سکندر» را جام می خوانده:

آینه سکندر جام می است بنگر تا بر تو عرضه دارد احوال ملک دارا
(حافظ، ۱۳۳۶: ۵)

ولی به دو دلیل در بیت مورد بحث، از «آن آینه»، شراب و جام می را اراده نکرده است؛ یکی آن که شراب در مست کردن یا مست نکردن کسی تأثیر یکسان دارد؛ لذا نمی شود گفت: «چه زمانی مست شوم و چه نشوم»؛ دیگر این که چون حافظ در همه حال آن چنان که از اشعارش برمی آید - چه در آزادی های دوره شاه شیخ ابواسحاق و شاه شجاع و چه در اختناق امیر مبارزالدین محمد - دسترس به باده داشته، چنان که فرموده:

سحر ز هانف غیسم رسید مژده به گوش که دور شاه شجاعست می دلیر بنوش...
شراب خانگی ترس محتسب خورده به روی یار بنوشیم و بانگ نوشانوش
(همان، ۱۹۱)

درست نمی نماید که بگوید: من آن [شراب] را روزی به دست آرم سکندروار...

۳- در شرح عرفانی غزلهای حافظ، «آن آئینه» کنایه از آئینه دل و «این آتش» کنایه از آتش محبت گرفته شده است که به نقل تلخیصی از آن بسنده می‌کنیم: «در اصطلاح این طایفه صوفیه، آئینه، دل انسان را گویند که اسرار ربوبیت و احوال عبودیت در او منعکس و جلوه‌گر گردد... می‌فرماید: چنانچه سکندر به همت مردانه و مهلت زمانه آئینه را به دست آورد، من نیز آئینه دل هرزه گرد هر جایی را به همت مردانه و مهلت زمانه روزی به دست آم سکندوار، هر چند آتش این محبت اشتعال می‌گیرد در درون سینه و اشتعال نمی‌گیرد زمانی...». (ختمی لاهوری ۱۳۷۴: ۲/ ۱۰۶۷).

عبدالحسین جلالی (۱۳۷۹، ۲/ ۸۲۳)؛ سید احمد بهشتی (۱۳۷۱: ۱/ ۶۳۲)؛ مثل لاهوری «آن آئینه» را کنایه از آئینه دل و «این آتش» را به ترتیب، آتش محبت و آتش دل گرفته اند و هر یک، معنایی نزدیک بدانچه که از ختمی لاهوری ذکر شد، برای بیت نقل کرده است که از ذکر آنها صرف نظر می‌کنیم.

در کتاب «درس حافظ»، ظاهراً در مورد مصراع دوم بیت مورد بحث، اشتباهی صورت گرفته است؛ زیرا متن آن موافق با نسخه قزوینی - غنی (اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد) است، ولی معنی بیت براساس ضبط «آتش زبانی» است بدین صورت: «با توجه به ابیات بالا، آن آئینه، دل معشوق است. این زبان آتشین، اگر تأثیر دارد یا ندارد، من به وصال او خواهم رسید»؛ (استعلامی، ۱۳۸۶: ۴۳۲). که امیدواریم استاد این اشتباه را در چاپهای بعدی اثر خود برطرف بکنند.

به هر حال، معنایی که از ختمی لاهوری نقل شد، معنی عرفانی بیت است و بعضی از حافظ شناسان آن را معنی اصلی بیت می‌دانند؛ ولی به دو دلیل بهتر است که آن را معنی اصلی به حساب نیاوریم: ۱- این غزل در کل غزلی عاشقانه است نه عارفانه و معشوق در آن کسی از مه رویان است چنان که غزل با بیت زیبای

دلم جز مهر رمه رویان طریقی بر نمی‌گیرد زهر در می‌دهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد
(حافظ، ۱۳۳۶: ۱۰۱)

شروع می‌شود و با بیتهای که توأم با صنعت حسن طلب در عرض نیاز به شاهنشاه (شاه شجاع، به ظن قوی. رک: غنی، ۱۳۵۶: ۲۹۹) می‌باشد به پایان می‌رسد. ۲- چنان که پیش تر نیز - در ذیل «آئینه، کدام آئینه؟» - ذکر شد مراد از آئینه در بیت مورد بحث به دلیل کاربرد بسامدی بیشتر در دیوان خواجه، در وهله اول آئینه رخ و در وهله بعد آئینه دل است و مراد از آئینه رخ به طریق مجاز مرسل، معشوق آئینه روست؛ چنان که خواجه در بیت زیر نیز او را «آئینه رو» خوانده است:

مهر تو عکسی بر ما نیفکند آئینه رویا آه از دلست آه
(همان، ۲۸۹)

و نیز قصد از «به دست آم سکندروار» رسیدن به وصال اوست با تلاش مردانه، همچنان که اسکندر سرانجام با کوشش موفق به حاصل کردن آئینه از آهن شده بود و قصد از «آتش» سوزدل خواجه حافظ است که در دل آهنین یار، گاه مؤثر می‌افتاد و گاه مؤثر نمی‌افتاد.

نتیجه گیری

با توجه بدانچه که گذشت می‌توان گفت که بیت مورد بحث از مشکلات حافظ است و اشکالش در آن است که بیانی مبهم دارد و قرینه صارفه و معینه ای در خود بیت نیست که کمک به گشودن گره مبهمات کند؛ از این رو در حل آن، ما را جز مراجعه به موارد مشابه از دیوان حافظ و قیاس و تطبیق آنها با بیت مور بحث چاره ای نبود. آنچه از این بررسی و مطابقه

حاصل شد، این است که صورت صحیح بیت مورد نظر چنین است: «من آن آینه را روزی به دست آرم سکندروار / اگر می‌گیرد این آتش، زمانی ور نمی‌گیرد»؛ و ضبط «آتش زبانی» در بعضی از نسخ به جای «آتش، زمانی» - به علت ارتباط نداشتن با آینه اسکندر در مصراع اول - نادرست است و دو معنی از آن بیت به ذهن متبادر می‌شود: اولی غیر عرفانی و بدین تقریب است: من روزی آن معشوق آینه رو را مثل اسکندر که از تأثیر آتش در آهن آینه را به دست آورد، از تأثیر سوز دل خویش به دست خواهم آورد، هر چند که اکنون آتش دلم در دل آهنین او گاهی اثر کرده آن را نرم می‌کند و گاهی مؤثر واقع نمی‌شود؛ و معنی دوم، عرفانی و بدین تقریب: من روزی مانند اسکندر - که آینه حقایق نما را از تأثیر آتش به دست آورد - دل پاک اسرار نما را با سوزدلی که دارم، حاصل خواهم کرد؛ هر چند که دلم اکنون گاهی در حضور و شهود است و زمانی در غیبت و استتار.

منابع

- ۱- ابن بطوطه. (۱۴۰۵هـ). *رحلة ابن بطوطه*، بیروت.
- ۲- استعلامی، محمد. (۱۳۸۶). *درس حافظ*، تهران: نشر سخن.
- ۳- انوری، حسن. (۱۳۷۶). *صدای سخن عشق*، تهران: نشر سخن.
- ۴- برزگر خالقی، محمدرضا. (۱۳۸۲). *شاخ نبات حافظ*، تهران: نشر زوار.
- ۵- برهان، محمدحسین بن خلف. (۱۳۴۲). *برهان قاطع*، به اهتمام دکتر محمد معین، تهران: نشر ابن‌سنا.
- ۶- بهشتی شیرازی، احمد. (۱۳۷۱). *شرح جنون*، تهران: نشر روزنه.
- ۷- ثروتیان، بهروز. (۱۳۸۰). *شرح غزلیات حافظ*، تهران: نشر پویندگان دانشگاه.
- ۸- جاوید، هاشم. (۱۳۷۷). *حافظ جاوید*، تهران: نشر فروزان.
- ۹- حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۷۶). *دیوان حافظ*، به تصحیح ابوالقاسم انجوی شیرازی، تهران: نشر جاویدان.
- ۱۰- ----- (۱۳۷۷). *دیوان حافظ*، به تصحیح حسین پژمان بختیاری، تهران: نشر فروغی.
- ۱۱- ----- (۱۳۶۳). *دیوان حافظ*، به تصحیح پرویز ناتل خانلری، تهران: نشر خوارزمی.
- ۱۲- ----- (۱۳۷۵). *دیوان حافظ*، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر نیلوفر.
- ۱۳- ----- (۱۳۷۳). *دیوان حافظ*، به تصحیح سایه (امیر هوشنگ ابتهاج)، تهران: نشر توس.
- ۱۴- ----- (۱۳۷۶). *دیوان حافظ*، به تصحیح رشید عیوضی، تهران: نشر صدوق.
- ۱۵- ----- (۱۳۷۹). *دیوان حافظ*، به تصحیح مسعود فرزاد، تهران: نشر سینانگار.
- ۱۶- ----- (۱۳۳۶). *دیوان حافظ*، به تصحیح قزوینی / غنی، تهران: نشر زوار.
- ۱۷- ----- (۱۳۷۱). *دیوان حافظ*، به تصحیح سلیم نیساری، تهران: نشر خود مؤلف.
- ۱۸- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل بن علی. (۱۳۳۸). *دیوان*، به تصحیح ضیاء‌الدین سجادی، مشهد: نشر کتابفروشی زوار.
- ۱۹- ختمی لاهوری، ابوالحسن عبدالرحمان. (۱۳۷۴). *شرح عرفانی غزلیات حافظ*، به تصحیح بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران: نشر قطره.

- ۲۰- خرمشاهی، بهاءالدین. (۱۳۷۲). حافظ نامه، تهران: نشر علمی و فرهنگی.
- ۲۱- خطیب رهبر. (۱۳۶۳). شرح غزل‌های حافظ، تهران: نشر صفی‌علیشاه.
- ۲۲- دائرة المعارف الاسلامیه. (۱۹۳۳). مصر: قاهره.
- ۲۳- زریاب خویی، عباس. (۱۳۶۸). آئینه جام، تهران: نشر علمی.
- ۲۴- سودی. (۱۳۴۷). شرح سودی بر حافظ، تهران: نشر زرین.
- ۲۵- شوقی نوبر، احمد. (۱۳۸۸). «دو ایهام نویافته در شعر حافظ»، پژوهشنامه فرهنگ و ادب، ش ۸، ص ۹۹-۱۱۹.
- ۲۶- صدیقیان، مهین دخت. (۱۳۶۶). فرهنگ واژه‌نمای حافظ، تهران: امیرکبیر.
- ۲۷- غنی، قاسم. (۱۳۷۵). بحث در آثار و احوال عصر حافظ، تهران: نشر زوآر.
- ۲۸- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۸۴). مکتب حافظ، تبریز: نشر ستوده.
- ۲۹- مسعودی، علی بن حسین. (۱۳۸۵ هـ ق، ۱۹۶۵ م). مروج الذهب، نشر بیروت: دارالاندلس.
- ۳۰- مصاحب، غلامحسین. (۱۳۸۰). دائرة المعارف فارسی، تهران: نشر کتابهای جیبی، وابسته به امیرکبیر.
- ۳۱- معین، محمد. (۱۳۷۱). فرهنگ فارسی، تهران: نشر امیرکبیر.
- ۳۲- ناصرخسرو، ابو معین حمیدالدین. (۱۳۸۴). سفرنامه، تهران: نشر زوآر.
- ۳۳- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۳). شرفنامه، تهران: نشر علمی.
- ۳۴- هروی، حسینعلی. (۱۳۶۹). شرح غزل‌های حافظ، تهران: نشر خود مؤلف.
- ۳۵- یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابی عبدالله. (۱۳۷۶ هـ ق، ۱۹۵۷ م). معجم البلدان، بیروت: نشر دار صادر.

